

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ

الْمُرْسَلِينَ

وَأَخَاتِمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ

الطَّاهِرِينَ

وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

گفتار حقیر در مضامین حدیث شریف عنوان

بصری به اینجا رسید که به چه دلیل امام صادق

علیه السلام با توجه به آن موقعیت و مرتبه از کمال

وجودی، به عنوان بصری می فرماید:

مَعَ ذَلِكَ لِي أُوْرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ أَنْاءِ اللَّيْلِ وَ



النَّهَارِ، فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي وَخُذْ عَن مَالِكٍ وَاخْتَلِفْ  
إِلَيْهِ كَمَا كُنْتَ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ.

«من در ساعاتی از شبانه‌روز به ذکر و ورد

اشتغال دارم؛ تو با رفت و آمد مرا از ذکر و ورد

پروردگار باز مدار! و همان‌طور که قبلاً نزد

مالک بن انس می‌رفتی، الآن هم نزد او برو و مطالب

خود را با او در میان بگذار!»

**منوط بودن تکامل انسان بر اشتغال به ذکر و**

**ورد**

عرض شد که تکامل انسان منوط به اشتغال

به ذکرِ اسماء و کلماتِ حُسْنای پروردگار است و

هیچ فردی نمی‌تواند خود را از آن مستغنی بداند.

**وصول به مقام اطمینان به واسطه ذکر و یاد خدا**

آیه شریفه (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)<sup>۱</sup>

دلالت دارد که مقام اطمینان به واسطه یاد خداست و گذشت که هرآنچه که غیر از پروردگار متعال و ظهورات اسماء حسناى اوست، مجاز، زوال‌پذیر و (لَا يُسْمِنُ وَ لَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ)<sup>۲</sup> است و موجب تشویش و اضطراب و عدم اعتماد می‌گردد؛ حقیقت و واقعیت، فقطو فقط در ذات مقدس پروردگار است و هرکس و هرچیزی غیر از او در هر مرتبه و هر کیفیتی که باشد، در مرتبه ماهوی است، و دارای نقص و خلأ وجودی می‌باشد.<sup>۳</sup>

استفاده لزوم اشتغال به ذکر از آیه شریفه و لِلَّهِ

الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا

در آیه شریفه (وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ

بِهَا)<sup>۴</sup> می‌فرماید که اسماء حُسنی فقطو فقط اختصاص

---

<sup>۱</sup> سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸. الله‌شناسی، ج ۳، ص ۲۹۹:

«هان! به یاد خداوند است که دل‌ها آرامش می‌پذیرد.»

<sup>۲</sup> سوره غاشیه (۸۸) آیه ۷.

ترجمه: «نه چاق و فربه می‌کند و نه از گرسنگی بی‌نیاز می‌نماید.»

<sup>۳</sup> البته در نحوه اشتغال ائمه علیهم‌السّلام و اولیاء به ذکر، خواهد آمد که اشتغال آنها نسبت به سایر افراد، تفاوت دارد و انسان در هر مرتبه‌ای از اسماء حسناى الهی استفاده خاصی می‌برد که با مرتبه دیگر اختلاف دارد.

<sup>۴</sup> سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۰. الله‌شناسی، ج ۳، ص ۳۶۰:

به ذات پروردگار دارد، و فاء در جمله (فَادْعُوهُ بِهَا)

فاء نتیجه است که به معنای لازمه ایراد جمله قبلی می‌باشد؛ بنابراین در مقام طلب باید فقط به دنبال اسماء حسناى الهی رفت.

اسم عبارت است از نشانه، علامت و حکایت؛ سؤال از اسم شخص به معنای سؤال از علامتی است که موجب تمیز آن فرد از دیگران می‌شود. اگر اسامی اشخاص و اشیاء نباشد، نمی‌توان بین افراد مختلف و اشیاء مختلف تمیزی قائل شد؛ مثلاً اگر اسم مهمان خود را ندانیم و در مورد او از ما سؤال شود، نمی‌توانیم با ذکر مشخصه‌ای

---

«از برای خداوند اسماء نیکوترین و نام‌های بهترین وجود دارد؛ پس او را با آن اسماء و نام‌های بهترین بخوانید!»

از رنگ لباس و قد و وزنش، او را از دیگران متمیز کنیم، الا اینکه این ضمائم و قرائن به حدی باشند که آن فرد کاملاً واضح و مشخص شود.

**اسماء حسناى الهى، حاكى از حقايق مختص**

**به ذات پروردگار**

اسماء حسناى الهى نشانه‌هاى حكايت‌كننده از حقايقى هستند كه آن حقايقى اختصاص به ذات پروردگار دارند. اسم «عليم» از حقايقى حكايت مى‌كند كه آن حقايقى فقط اختصاص به ذات پروردگار دارد؛ اسم «قدير» لفظى است كه در ماورای اين لفظ حقايقى نهفته است و آن حقايقى كه عبارت است از قدرت و مشيت غير قابل تفويض اختصاص به ذات پروردگار دارد. اسامى «مُرید»، «فَعَّال»، «رازق»، «خالق»، «رب» و «نور» نیز همین‌طور هستند.

در دعای جوشن کبیر، خداوند متعال را به اسماء حسناى او چنین قسم مى‌دهیم:

## یا نوراً فوق کُلِّ نور؛<sup>۱</sup>

«ای ذاتی که حقیقت تو را نور تشکیل می‌دهد؛

نوری که فوق تمام انوار است.»

چه اینکه ما نور را به معنای حقایق وجودی

خارجی (ظهوراتِ خارجی نور پروردگار به صورت

ماهیاتِ انسان، حیوان و نبات، زمین و آسمان،

ملائکه و صور مجردّه) بدانیم و چه اینکه نور را

به معنای ظاهرِ بالذات و ظاهرکننده دیگری بدانیم،

در هر صورت این اسم نور، اختصاص به ذات

پروردگار دارد و تمام انوار مُشاهد و متصور ما،

مادون آن نوری است که اختصاص به او دارد.

نوری که ما مشاهده می‌کنیم، در چشم می‌آید

و حال آنکه خداوند فوق ادراک بصری مادی است؛

نوری که ما تصور می‌کنیم تصور امری محدود است

و حال آنکه حقیقت نوریه پروردگار نامحدود است

و اصلاً به تصور نمی‌آید؛ بنابراین، معنای این فقره

شریفه آن است که نورِ مافوقی وجود دارد که آن نور

---

<sup>۱</sup>المصباح (کفعمی) ص ۲۵۳.

نه مُشاهد است و نه به تخیل و تصور می آید و باید  
به دنبال آن نور رفت.

نوری که ما مشاهده می کنیم عبارت است از

شعاع نور چراغی که با یک پرده

جلوی آن گرفته می‌شود و یا شعاع نور

خورشیدی که یک لگه ابر مانع رسیدن آن نور به ما می‌شود. سنایی می‌گوید:

منشین با بدان که صحبت بد \*\*\* گرچه پاکی تو

را پلید کند

آفتاب ارچه روشن است او را \*\*\* پاره‌ای ابر

ناپدید کند<sup>۱</sup>

اما باید نوری را تصور کرد که اگر ابری

جلوی آن را بگیرد، خود آن ابر به نور تبدیل شود، و

در این صورت دیگر قابل تصور نیست که این امواج

یکدیگر را دفع کنند و تضارب داشته باشند؛<sup>۲</sup> نور

پروردگار، نوری است که خشتی نمی‌شود و انعکاس

و عکس‌العمل آن در دید ما این‌گونه نمود پیدا

می‌کند.

**اختلاف در قوالب ماهیات، زمینه‌ساز اختلاف**

**در عالم کثرت**

---

<sup>۱</sup> دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۶۱۹.

<sup>۲</sup> می‌گویند اگر نوری را در یک طول موج و فرکانس مخصوص بر نوری دیگر به صورتی بتابانیم که دقیقاً با فرکانس نوری که از مقابل می‌آید یکی باشد، این دو نور یکدیگر را خشتی خواهند کرد.



از اینجا به این نکته می‌رسیم که تمام تضادها و اختلافات عالم، براساس دیدگاه ماست. همان‌طور که هر کدام از نخود و لوبیا و عدس و برنجی که در یک دیگ مخلوط شده‌اند دعوا می‌کنند که چرا مرا با دیگری قرین کرده‌اند، در جریان عالم خلق نیز وقتی خداوند تمام ظهورات مختلفه نوریه را در قالب ماهیات مختلف قرار می‌دهد و در نظام تکوین جمع می‌کند، این اختلافات پیش می‌آید؛ لازمه اختلاف بین ظهورات، تصادم و تضارب، خودبینی و خودمحوری است. در نظام این عالم هر فردی می‌خواهد براساس حدود و رسومی که برای خود قرار داده حرکت کند و چون دیگری نیز بر روال خاص خود حرکت می‌کند، بالطبع این حدود در آن حدود تداخل می‌کند و اختلافات شروع می‌شود.

## حکایتی در منشأ مهمّ اختلافات خانوادگی

چندی پیش دو نفر برای حلّ بعضی از اختلاف‌سلیقه‌های خانوادگی آمده بودند و بنده متوجه شدم که هیچ مشکلی جز توقع زیاد آنها وجود ندارد. به آن مخدره گفتم که بنده چند دقیقه شوهر

شما را بینم، بعد شما بیاید؛ وقتی که رفت به شوهر

او گفتم:

تمام اشکال شما به این برمی گردد که خود را در ارتباط با دیگران طلبکار می بینید. شما از امروز این قانون را پیاده کنید که همیشه خود را در ارتباط با دیگران بدهکار ببینید! فرض کنید که شما موجب گیر فردی هستید که با او اختلاف دارید و باید تا آخر ماه نسبت به حقوقی که گرفته اید ادای تکلیف و دین نمایید؛ بنابراین، در صورتی که به منزل آمدید و دیدید که مسائل به نحو مطلوب نیست و فلان کار انجام نشده، اصلاً نباید «چرا» در ذهن بیاورید؛ زیرا شما اصلاً طلبی ندارید که بخواهید در ازای آن مدعی باشید. البته خیال نکنید که انجام این کار آسان است؛ باید بر این تعهد خود ایستادگی کنید. مرحوم والد می فرمودند: «کسی که بتواند زندگی خانواده خود را برطبق مبانی اسلامی بگرداند، می تواند یک مملکت را اداره کند!»

بعد از اینکه ایشان رفت و آن مخدره آمد،

گفتم:

بنا بر بررسی انجام شده، در مسائل شما هیچ

مشکلی جز رعایت یک مطلب که البته نباید آن را به شوهرتان بگویید وجود ندارد: اگر شما قول بدهید که هیچوقت از شوهرتان طلب نداشته باشید و همیشه خود را نسبت به او بدهکار فرض کنید، بنده سعادت زندگی شما را تضمین می‌کنم. اگر شوهر شما نسبت به کاری ناراحت شود، نباید ناراحت شوید و همیشه احساس کنید که در انجام وظیفه نسبت به او کوتاهی می‌کنید؛ این حال باید در شما پیدا شود. گرچه بسیار مشکل است اما اگر سختی آن را یک ماه بپذیرید، حتماً موفق خواهید شد.

### **اهمیت حال بدهکاری به خلق خدا در سلوک**

البته باید این مسئله را از نقطه نظر سلوکی نسبت به همه افراد گسترش داد. دستور سلوکی بزرگان به تلامذه خود و به طور عموم نسبت به سایر افراد این است که همیشه خود را در ارتباط با خلق خدا بدهکار فرض کنند. انسان باید در هنگام مباحثه و یا در اداره و بقالی، خود را نسبت به دیگری بدهکار فرض کند؛ این حالت بدهکاری یکی از مهم‌ترین دستورات سلوکی است.

در مدینه فاضله‌ای که افلاطون و فارابی

راجع به آن کتاب نوشته‌اند، این مسئله

وجود ندارد؛ و اگر ما این مسئله را در جامعه پیاده کردیم چه مدینه فاضله و چه اجتماعی به وجود می آید! این همان وحدت کلمه‌ای است که ائمه علیهم‌السلام به آن سفارش می کردند و همان وحدت وجودی است که فلاسفه از آن اسم می آورند و همان مسئله یک‌رنگی است که اولیاء و عرفاء از آن تعبیر می آورند.

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد \*\*\* موسی‌ای با  
موسی‌ای در جنگ شد

چون به بی‌رنگی رسی کآن داشتی \*\*\* موسی و  
فرعون کردند آشتی<sup>۱</sup>

## سلوک یعنی یکی دیدن و حذف تعینات

سلوک به معنای یکی دیدن و حذف تعینات است. در آیات شریفه قرآن بر این نکته تأکید شده است که انسان باید تمام ذهن و فکر و وجود خود را به آن حقیقت بحت و بسیط ذات پروردگار متوجه گرداند؛ به هر مقدار که انسان از آن حقیقت تنازل کند و افکار و میل و باطن خود را به غیر گرایش

---

<sup>۱</sup> مثنوی معنوی، دفتر اول.

دهد، به همان مقدار سقوط و هلاکت خواهد داشت.

## عدم تفاوت حال رسول خدا در ابتدا و انتهای

### رسالت

این اتّجاه حتی باید در مسائل حق نیز وجود داشته باشد. در هنگام نبوت پیغمبر اکرم فقط دو نفر (امیرالمؤمنین علیه السلام در ده سالگی و حضرت خدیجه سلام الله علیها) با آن حضرت بودند،<sup>۱</sup> اما حال پیغمبر در آن موقع، با حال پیغمبر در آخر عمر که جزیره العرب را گرفته بودند و می دانستند که سایر ممالک نیز بعداً منضم خواهد شد، یکی بود.

قبل از ارتباط با خلق، ارتباط با خالق مدنظر رسول خدا بود. اگرچه لازمه اجتماع در عالم کثرت، اشتغال به کثرت است و چه انسان با افراد مؤمن، حشرونشر داشته باشد و چه با افراد غیرمؤمن، بالاخره وقت او گرفته می شود؛ اما با وجود ارتباط با کثرت، حال پیغمبر به نحوی بود که به تعداد افراد مسلمان فکر نمی کرد که الحمدلله الآن در

---

<sup>۱</sup> تفسیر فرات الکوفی، ص ۳۴۱؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴.





مقابل کفار صد نفر شدیم و حزب خود را زیاد کردیم؛ اگرچه به هر حال در اینجا سخن از دعوت به اسلام و ایمان و مکتب حق است. بلکه در مقابل، پیغمبر از خدا می خواست که در اطراف او عده کمتری باشند تا فراغت بیشتری داشته باشد.

**دیدگاه توحیدی و پدران رسول خدا نسبت به**

**کفار**

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کفر را در مقابل اسلام نمی دید تا از افزایش افراد مسلمان خوشحال شود؛ پیغمبر کفر و اسلام را در اتّجاه توحید، یکی قرار می داد و به همان مقدار برای یک فرد مسلمان دل می سوزاند که برای یک فرد کافر دل می سوزاند. ناراحتی پیغمبر فقط از این بود که چرا پرده جهل از جلوی چشمان این کافر کنار نرفته است؛ نه اینکه در نفس حضرت حساب و کتاب و باندبازی و راست و چپی باشد و بخواهد تسویه حساب کند.

برای رسیدن به چنین مرحله ای است که خداوند می فرماید: فقط اسامی مرا بخوانید و به من

و نشانه‌هایم توجه کنید که آنچه در این عالم می‌گذرد سراب است و به دنبال دیگری نروید.

شخصی را فرض کنید که برای استخدام در اداره‌ای به جای اینکه راجع به تقاضایش مستقیماً با رئیس صحبت کند، عریضه‌اش را به دربان بگوید! این دربان تا طبقه اول هم نمی‌تواند برود و کاری از او ساخته نیست. خداوند متعال راه ورود بندگانش را به حریم خود باز کرده است. اگر راه بسته بود، می‌گفتیم: «خدایا تو در را بستی، و ما مجبور شدیم به سراغ دیگران برویم»؛ اما خداوند می‌فرماید: **(وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا)**؛ به دنبال من بیایید، جز من می‌خواهید به سراغ چه کسی بروید؟!!

**حقیقت عرفان انحصار اتّجاه انسان به سوی**

**مبدأ واحد است**

حقیقت عرفان و توحید انحصار اتّجاه انسان در همه امور به سوی مبدأ واحد است. انسان باید در اتّجاه خود برای انجام هر عملی اسماء حسناى الهی را در نظر بگیرد؛ باید از همان هنگام صبح که در منزل را باز می‌کند و به دنبال کسب می‌رود تا وقتی که

دوباره به منزل برمی‌گردد اسم «رازق» در نظر او

باشد. منظور از فقره (فَادْعُوهُ)



بها) این نیست که شخص در هنگام راه رفتن در خیابان دائماً ذکر «یا رزاق» بگوید، بلکه به این معناست که انسان وجهه دل خود را آن اسماء الهی قرار دهد.

یکی از دستورات کسب رزق این است که وقتی انسان از منزل خود حرکت می‌کند، فقط یک مسئله مورد نظر او باشد و آن اینکه خود را در تحت هیمنه و سیطره اسم «رازق» قرار دهد و بداند که اگر هزار تومان کسب کرد، این هزار تومان را «یا رازق» حواله کرده است و اگر چیزی کسب نکرد، او حواله نکرده است و دیگر از خدا طلب نداشته باشد. اگر هنگام خروج از منزل دائماً ذکر «یا رحیم؛ ای کسی که نسبت به بندگانش در مقام رحمت و عطوفت است» در نظر باشد، آن وقت برخورد ما در ارتباط با افراد دچار تحوّل و تغییر می‌شود.<sup>۱</sup>

**تمام علوم مادی و معنوی جرقه‌ای از اسم «العلیم» است**

---

<sup>۱</sup> إن شاء الله در آینده خواهد آمد که انسان چگونه باید به این امور پردازد و با تمرین و ممارست موفق شود.

خداوند متعال براساس این اسماء حسناى خود، نظام عالم را مرتب فرموده است؛ مثلاً به واسطه اسم «علیم»، علم را در هر مقوله‌ای از علوم مادی و معنوی در میان بندگان گسترش داده است. آن فردی هم که در علوم مادی به نتایجی می‌رسد، از جانب خود نرسیده و خدا به او الهام کرده است.

### دیدگاه ادیسون در منشأ اختراعات و نقد آن

ادیسون در پاسخ به اینکه چگونه به این اکتشافات و اختراعات رسیده است، می‌گوید: «نودونه درصد تلاش و یک درصد الهام.» گرچه ادیسون به این یک درصد اعتراف می‌کند، اما او اشتباه بزرگی کرده و صددرصدش الهام بوده است. یکی از دانشمندان فیزیک ما که اخیراً به رحمت خدا رفته است در جواب این سؤال که چگونه نظریه خود را در قبال نظریه نسبیت اینشتین به دست آوردید، می‌گوید: «ذهن است! یک دفعه به ذهن خطور می‌کند و جرقه می‌زند.»

این جرقه از کجا آمد و چرا تا یک ساعت پیش نیامده بود؟! پس معلوم می‌شود







که به طور کلی تمام علوم، جرقه‌ها و الهاماتی است که از جانب دیگری می‌آید؛ حال یکی قبول می‌کند و دیگری نمی‌کند.

نسبت به علوم معنوی نیز تمام مُدرکات انسان جرقه‌هایی است که به واسطه نزول اسم «العلیم» بر نفوس ما وارد می‌شود و گسترش پیدا می‌کند.

### حیات تمام سلول‌ها به واسطه اسم «المُحیی»

حیات تمام سلول‌های ما به واسطه اسم «المُحیی» است. اطباء می‌گویند تمام سلول‌های بدن هر بار بعد از گذشت مدت مشخصی، عوض می‌شوند؛<sup>۱</sup> حال عملیات توارثِ معلومات و خصوصیات طبیعی سلول‌ها و ژن‌ها<sup>۲</sup> توسط چه کسی انجام می‌شود؟ چگونه اثر واکسنی که بر ضدّ مرضی در طفولیت زده می‌شود تا آخر عمر باقی می‌ماند؟! این انتقال ارتباطات از یک سلول به سلول

---

<sup>۱</sup> این مدت را بعضی چند روز، بعضی چهل روز، بعضی یک سال و بعضی دیگر ده سال می‌دانند.

<sup>۲</sup> در بدن انسان براساس تخمین محققان حدود سی و هفت تریلیون سلول وجود دارد که هر سلول دارای بیست و پنج هزار تا سی و پنج هزار ژن است. ژن‌ها ماده‌های وراثتی حامل اطلاعاتی هستند که ویژگی‌های هر فردی را از قبیل رنگ چشم و غیره تعیین می‌کنند. (محقق)

دیگر در سیستم دفاعی بدن انسان توسط چه کسی انجام می‌گیرد؟ این اسم «المُحیی» پروردگار است که تمام سلسله اعصاب و سلول‌های این بدن را از یک مرتبه به مرتبه دیگر منتقل می‌کند و آن را جایگاهی برای احاطه و سیطره نفس باقی می‌گذارد.

## قوام قدرت تفکر و تدبیر انسان به اسم «المدبّر»

انسان براساس قیاسات و قضایایی که در ذهن خود مدنظر قرار می‌دهد، به نتیجه‌ای می‌رسد و تدبیری می‌کند؛ این تدبیر از اسم «المدبّر» پروردگار است که در قرآن کریم با آیه (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا)<sup>۱</sup> به آن اشاره شده است. انسان چه بخواهد و چه نخواهد، چه بفهمد و چه نفهمد اسم «المدبّر» در ذهن و تدبیر او تصرف می‌کند و عملیاتی صورت می‌گیرد تا به نتیجه برسد.

## سلوک یعنی تطبیق نفس با اسماء حسناى الهی

---

<sup>۱</sup> سوره نازعات (۷۹) آیه ۵. افق وحی، ص ۵۱۷:

«فرشتگانی که تدبیر امور عالم کنند.»

حال که نظام عالم براساس نزول اسماء  
حسنای الهی است، توقع آن است که ما این اسماء را  
در زندگی خود پیاده و اظهار نماییم؛ به عبارت دیگر  
همان‌گونه که پروردگار متعال براساس اسماء  
حسنای خود عوالم ربوبی و مُلک و ملکوت را  
پی‌ریزی و خلق نموده و استمرار می‌بخشد، ما نیز  
باید در سه محور ارتباط با خود و خانواده و دیگران،  
آن نظام تکوین را به صورت یک تربیت عملی در  
وجود خود پیاده کنیم؛ این معنای سلوک است.  
سلوک عبارت است از اینکه انسان در مقام تربیت و  
تهذیب نفس همان‌گونه باشد که نظام احسن خلقت  
بر آن اساس پی‌ریزی شده است.

اینکه بارها عرض شد: تشریح و نظام تربیتی  
عرفانی با نظام تکوین دقیقاً انطباق دارد به این جهت  
است که امکان ندارد در نظام تکوین مسئله‌ای محقق  
باشد و در نظام تربیتی برخلاف آن به انسان امر شود.

## **حکایت پزشک زن یهودی در انطباق نظام**

### **تربیتی با نظام تکوینی**

یکی از دوستان اخیراً برای بنده حکایتی را

نقل می کرد؛ ایشان می گفت:

در دوران اقامت ما در امریکا، عیال من به یک پزشک زن یهودی مراجعه می کرد. این خانم چند روز از هر ماه را به این طرف و آن طرف می رفت و بیماران را مجاناً مداوا می کرد و حتی گاهی با هزینه شخصی خود به خارج از امریکا می رفت و به مردم سایر کشورها رسیدگی می نمود؛ او این روش را جزء برنامه زندگی خود به حساب آورده بود و خصوصیات اخلاقی بسیار خوبی داشت.

بنده در جواب این سؤال که این زن با این کیفیت چه جایگاهی در نظام تشریح دارد، به ایشان عرض کردم:

این مسئله بسیار دقیق و قابل توجه است؛ معیارها در آن عالم با معیارهای ما در این عالم قابل سنجش نیست. اگر او این کارها را به جهت قضایای سیاسی و استعمار و تبشیر و تبلیغ و امثال ذلک انجام دهد، پیشیزی ارزش ندارد؛ اما اگر این کارها را به عنوان یک دستورالعمل اخلاقی و تحصیل رضای الهی انجام دهد، ممکن است در روز قیامت همین





امیرالمؤمنین علیه السّلام بایستد و بنده طلبه مدّعی پیروی از امیرالمؤمنین در صف یهودی‌ها قرار بگیرم؛ زیرا فقط کسی که عمل کند، پیرو علی است.

## امیرالمؤمنین علیه السّلام مجسمه نازلہ اسماء

### حسنای الهی

مقصود امیرالمؤمنین علیه السّلام که خود مجسمه نازلہ اسماء حسنای الهی است، این است که آن اسماء را در عالم محقق کند؛ حال اگر ما اسماً بگوییم پیرو امیرالمؤمنینی هستیم که مرتبه ظهور آن اسم کلی پروردگار در قالب بشری است، ولی رسماً خلافش را انجام دهیم، صحیح نیست و راه به جایی نخواهیم برد؛ نظام سلوک عبارت است از اینکه اسماء حسنای الهی در زندگی انسان پیاده شود.

## غلط بودن تمسک به یک اسم و رها کردن

### دیگر اسماء الهی

البته ما نباید فقط به یک اسم تمسک کنیم و بقیه اسامی را رها کنیم؛ افراط و تفریط، هر دو غلط است. در کنار اسم «جواد» اسم «مدبّر» نیز وجود دارد؛ آیه شریفه می‌فرماید: **(وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً**

إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطُهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا  
مَحْسُورًا)؛<sup>۱</sup> «ای پیامبر، نه این‌گونه باش که دست  
خود را بر گردن بیاویزی و هیچ انفاقی از تو بروز و  
ظهور نکند، و نه آنکه هرچه داری ببخشی و در بیت  
خود بنشینی و دیگر چیزی نداشته باشی.» این مسئله  
مهم است که انسان حالت اعتدال و عقلایی داشته  
باشد و عقل خود را به کار ببندد و مصلحت را مدنظر  
قرار دهد.

بنا بر آنچه گذشت اسم «جواد»، «فیاض»،  
«علیم»، «قدیر»، «رحیم» و «عطوف» همه از اسماء  
حسنای الهی هستند و اسم عبارت است از کلمه‌ای  
که حاکی و نشان‌دهنده واقعیتی است، و این اسم به  
لحاظ آن واقعیت، دارای شرافت یا قباحت می‌شود.

## تأثیر الفاظ در نفس به واسطه معانی ماورای آن

باتوجه به اینکه هر لفظ و صوتی، دارای طول  
موج خاصی است که به پرده گوش می‌خورد و  
به واسطه عصب حالتی را در انسان به وجود می‌آورد،  
پس چرا اگر شخصی کلام خوشحال‌کننده‌ای به شما

---

<sup>۱</sup>سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۹.



بگوید، خوشحال می‌شوید و اگر طعنه‌ای



بزند و تعریضی کند، متأثر می‌شوید؟ پاسخ این است که خود این صوت به تنهایی مؤثر نیست و معانی ماورای این صوت که صوت از آن حکایت می‌کند، در نفس مؤثر است و گاهی شما را منبسط و گاهی متألّم و منقبض می‌نماید.

**لزوم توجه به حقیقت اسماء الهی در هنگام**

**ذکر**

بنابراین، منظور از آیه (و لِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی

فَادْعُوهُ بِهَا) این است که در ماورای این اسماء، معانی

خاصی قرار دارد که باید خداوند متعال را به آن

معانی خواند و آن معانی را مورد نظر قرار داد؛ و الّا

ذکر لفظی «یا علیم» و «یا رازق» و «یا رحیم» و «یا الله»

را کفار و منافقین هم می‌گفتند. حقیقتی که در

ماورای این اذکار وجود دارد، اسماء الهی است و این

کلمات، الفاظی حکایت‌کننده از مرتبه‌ای است که آن

مرتبه نشانه پروردگار است؛ مثلاً حروف قاف و دال

و یاء و راء در اسم «قدیر» از حقیقتی حکایت می‌کند

که آن حقیقت اسم الله است.

**تعبیر روایات از ائمه علیهم السّلام به اسماء**

براین اساس است که در روایات از (وَلِلَّهِ

الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) تعبیر به ائمه علیهم السّلام شده

است.<sup>۱</sup> معنای (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا) آن

است که ائمه علیهم السّلام نشانه‌های قدرت و علم

پروردگارانند! اگر فردی بخواهد علم خدا را بیابد،

باید به سراغ حضرت بقیةالله ارواحنا فداه برود که

مظهر اسماءالله است، نه امثال بنده که به اندازه یک

مورچه هم علم ندارند؛ اگر شخصی بخواهد قدرت

پروردگار

را دریابد، باید به سراغ امیرالمؤمنینی برود که

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۱، ص ۱۴۳:

« عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا﴾ قال: "نحنُ و اللهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا." »

معادشناسی، ج ۴، ص ۲۴۳:

« معاوية بن عمّار از حضرت صادق علیه السلام حدیث می‌کند که در قول خدای عزوجلّ: و از برای خداست اسماء حُسنی؛ پس خدا را به آن اسماء بخوانید حضرت فرمود: "سوگند به خدا که ما اسماء حُسنی هستیم، آن چنان اسمائی که خداوند از بندگانش هیچ عملی را قبول نمی‌کند، مگر به معرفت ما." »

خورشید را جابه‌جا می‌کند،<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup> نه بنی‌آدمی که قدرت برداشتن یک وزنه دویست‌کیلویی را نیز ندارد. اگر کسی بخواهد قدرت خدا را ببیند، به سراغ پیغمبری برود که با یک اشاره ماه را دونیم می‌کند و نیمی را در سر جای خود نگه می‌دارد و نیم دیگر را هفت شوط به دور کعبه طواف می‌دهد و بعد به نیم دیگر می‌چسباند.<sup>۳</sup> اگر دست ما مستقیماً به او نمی‌رسد، حداقل بر اساس (وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ)؛<sup>۴</sup> به سراغ پیغمبری برویم که چنین قدرتی دارد.

**قدرت تامّ رسول خدا در ارتقای بشر از مرتبه**

**حیوانیت به درجه ادراک معارف رسول خدا**

البته شاید بتوان گفت که قدرت پیغمبر این نیست که ماه را دونصف می‌کند، ماه که جرمی بیش نیست؛ قدرت رسول خدا این است که انسان را از

---

<sup>۱</sup> مسجد ردّالشمسِ مدینه مکانی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام از آنجا با اشاره‌ای خورشید را پس از غروب برگرداندند و نماز عصر را که نخوانده بودند، ادا نمودند.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۴، ص ۵۶۱؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۳۴۵؛ وقعة صفین، ص ۱۳۵.

<sup>۳</sup> مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۱۲۲.

<sup>۴</sup> سوره مائده (۵) آیه ۳۵. معادشناسی، ج ۹، ص ۱۲۹:

«و به سوی پروردگار، وسیله‌ای بجوید.»

مرحله حیوانیت به مرتبه‌ای می‌برد که می‌تواند معارفی را که در نفس پیغمبر است ادراک نماید؛ این معجزه است، نه شق القمر و رد الشمس که در چشم ما بزرگ می‌آید.

## بیان مرحوم حدّاد در برتری یک کلام اولیاء

### نسبت به چهارهزار معجزه انبیاء

مرحوم آقای حدّاد می‌فرمودند:

چهارهزار معجزه پیغمبران به پای یک کلام ما

نمی‌رسد.<sup>۱</sup>

مدعی زیاد است ولی ایشان گزاف و لغو

نمی‌گفت و از عهده این جمله برمی‌آمد و توان انجام

چنین کاری را داشت؛ می‌خواهند بفرمایند آن کاری

---

<sup>۱</sup> مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۷۳، تعلیقه:

«مرحوم والد می‌فرمودند:

آقای حدّاد- رضوان الله علیهما- می‌فرمودند: "این مردم وقتی که پیش ما می‌آیند، فوراً از معجزه و امر خارق عادت صحبت می‌کنند و طالب ابراز این امور از ما می‌باشند، اما نمی‌دانند که مسیر ما مسیر هدایت و دستگیری است و این مسیر عبور از عوالم نفس و کثرات و حُجُب نفسانیّه است، نه اظهار و ارائه خوارق عادات و کرامات؛ انجام این امور چه دردی از مردم دوا می‌کند؟! ولی اینان باید بدانند که آنچه مُعدّ و موجب حرکت و فعلیت استعدادات است، کلمات و بیانات ماست که حکم اکسیر را دارد و برای تأسی و پیروی و انقیاد، همانند کیمیا مؤثر و کمیاب است، و هرکدام از این بیانات از چهارهزار معجزه بالاتر و مؤثرتر و راه‌گشایتر و کارسازتر است!"

را که ما انجام می‌دهیم از طاقت بشری و مسائل مادی بیرون است و این مسئله مهم است، و الا هر چه سعی کنید که در این دنیا کارهای عجیب و غریب انجام دهید، گستره همه اینها در عالم ماده است. باید به دنبال چنین شخصی رفت.

**تَجَلَّى تَامَّ اسْمَاءِ الْهَيِّ فِي ائِمَّةٍ، اِيْجَابْ كُنْنْدَه**

**تبعیت از آنان**

بنابراین، اینکه در روایت آمده است که منظور از اسماء حسناى الهی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین هستند، به این جهت است که آنها مظهر تامّ اسماء الهی هستند که در مقابل ما قرار گرفته‌اند؛ به عبارت دیگر اگر انسان مادی که به خودی خود نمی‌تواند از محدوده تصورات و تخیلات خود، گامی فراتر به متافیزیک بگذارد بخواهد به آن سمت حرکت کند، چون باید با همین حواس و استعدادات حرکت کند، لذا خداوند برای بشر کسی را قرار داده که او مظهر تامّ اسماء حسناى الهی است. گرچه انسان و به‌طور کلی هر موجودی از موجودات، مظهر اسماء حسناى الهی هستند، ولی

نسبت بین افراد عادی و ائمه علیهم‌السلام مانند نسبت یک ریگ به بیابان است؛ لذا باید برای رسیدن به آن مرتبه اطلاق و مالانهایه به دنبال آنها رفت.

## بررسی معنای «اسم» و «کلمه» در تعابیر قرآنی

از این موقعیت گاهی به «اسم» و گاهی به «کلمه» تعبیر آورده می‌شود؛ همان‌طور که اسم را به آن واقعیت اطلاق می‌کنیم و این لفظ را حاکی از آن واقعیت می‌دانیم، کلمه نیز بدین‌گونه است. کلمه عبارت است از حقیقتی که متکلم در مقام ایراد آن حقیقت است.

کلمه در موارد مختلفی از آیات قرآن ذکر شده

است:



(إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ  
كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ)؛<sup>۱</sup>

(فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا  
وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ  
الْعُلْيَا)؛<sup>۲</sup>

(ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ  
أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ)؛<sup>۳</sup>

(وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ  
فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ)؛<sup>۴</sup>

کلمه به معنای واقعیت و حقیقتی است که

مورد اراده مرید و متکلم است و می خواهد آن را بیان

کند. آن حقیقت گاهی ممکن است مانند آیه اول که

---

<sup>۱</sup> سوره نساء (۴) آیه ۱۷۱. مهر تابان، ص ۱۹۷، تعلیقه ۱:

« جز این نیست که مسیح، عیسی بن مریم، رسول خداست و کلمه خداست  
که او را به مریم القاء کرده است و روحی از خداست. »

<sup>۲</sup> سوره توبه (۹) آیه ۴۰. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۰۸:

« پس خداوند سکینه و آرامش خود را بر پیغمبر فرو فرستاد و او را به  
لشکریانی که شما آنها را ندیده اید مؤید نمود و کلمه و ندای کافران را پست  
نمود (که نتوانستند او را بگیرند و بکشند) و کلمه و ندای خداوند، آن فقط  
کلمه و ندای بالاست. »

<sup>۳</sup> سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۴. امام شناسی، ج ۱۶، ص ۲۲۹:

« (ای پیغمبر!) آیا ندیدی چگونه خداوند مثلی را زده است؟! قرار داده است  
کلمه طیبه را مانند درخت طیب که تنه اش ثابت و شاخه اش در آسمان  
می باشد. »

<sup>۴</sup> سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۶. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۶۳:

« و مثل کلمه خبیثه، همچون درخت خبیثی می باشد که از روی زمین از  
بیخ و بُن کنده شده و برآمده است و ثبات و قراری ندارد. »

حضرت عیسیٰ را کلمة‌الله می‌داند وجود و نفس  
آدمی باشد، و گاهی ممکن است عبارت از مرام و  
ممشایی باشد؛ آن مرام نیز یا ممشای باطلِ کفار است  
که می‌فرماید: **(وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى)**، و

یا ممشای حقّ صراط مستقیم است که

می‌فرماید: (وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا). محصل

مطلب آنکه هر دو تعبیر اسم و کلمه نشان‌دهنده واقعیتی است که آن واقعیت یا در ارتباط با حق مورد لحاظ قرار می‌گیرد یا در ارتباط با باطل.

**عدم امکان سلوک الی‌الله از طرق ابداعی**

**مبتنی بر تخیلات و اوهام**

مطالبی که گذشت پیرامون کلمه «اسماء» بود،

اما چرا ما باید به واسطه اسماء حسناى الهی به دنبال خدا برویم؟ آیا کارها و تمرین‌هایی که در اویش، مرتاض‌ها، هُنود و افرادِ سایر مذاهب و ملل برای تقرب در مسائل عبادیشان انجام می‌دهند، آنها را به نتیجه می‌رساند؟ اگر انسان به دنبال واقعیت می‌رود و می‌خواهد معرفة‌الله را کسب کند، باید به لوازم آن واقعیت ملتزم باشد و راهی را برود که صاحب‌خانه آن را ارائه می‌کند و نشان می‌دهد؛ نه اینکه از طُرُق ابداعی دیگران براساس تخیلات و اوهام عمل نماید.

افراد بسیاری بودند که می‌خواستند سرخود و

جلوتر از دستورات حرکت کنند، ولی راهشان باطل

شد و عمرشان ضایع گردید.

حکایت انحراف یکی از شاگردان مرحوم

علامه طهرانی، به دلیل ارتباط با امام زمان

## خیالی

بنده احساس می‌کردم یکی از شاگردان

مرحوم والد از پیش خود کارهایی را انجام می‌دهد؛

وقتی به او تذکر می‌دادم که آیا این کارها را با اجازه

و زیر نظر ایشان انجام می‌دهید، با لبخند از کنار

مطلب رد می‌شد. گذشت تا اینکه روزی مرحوم آقا

آن شخص را خواستند و به او که به تدریج در حال

تعطیل کردن کسب و کار خود بود، فرمودند: «شما

باید بیش از این مقدار به کسب و کار اهتمام داشته

باشید!» اما به حرف ایشان توجهی نکرد و حتی بعد

از اینکه ایشان دوباره با او صحبت کردند که این

مطالبی که مطرح می‌شود، مطالبی نیست که سرسری

گرفته شود، به همان روال گذشته ادامه داد.

از این قضیه گذشت تا اینکه روزی ایشان که

در سر سفره مهمانی کنار بنده بود، گفت: «از شما

سؤالی دارم؛ اگر کسی مستقیماً با امام زمان

عليه السلام ارتباط داشته باشد، آیا احتیاج به استاد

دارد؟»



گفتم: «این مطلب به عنوان یک قضیه منفصله<sup>۱</sup>

خالی از دو طرف نیست: این مطالب او یا با مطالبی که استاد می گوید مطابق است، یا مخالف آن است؛ اگر با مطالب استاد یکی است، وقتی شما نزد استاد خود هستی و مسائل را دریافت می کنی، دیگر چه نیازی به ملاقات با امام زمان است؟! و اگر مطالب و دستوراتی که این امام زمان می دهد در جهت عکس و مخالف با دستورات و اوامر و نواهی استاد قرار می گیرد، شما باید فاتحه آن امام زمان را بخوانید! زیرا کسی که تو را به جایی رسانده که می توانی امام زمان را ببینی، همین استاد است؛ پس چطور ممکن است استاد، تو را تالِب مرز بیاورد و بعد تو را رها کند و بلکه با دستورات مخالف، تو را در جهت ضدّ امام زمان قرار دهد؟!»

بله، در بسیاری از موارد اتفاق افتاده است که وقتی بعضی از شاگردان استاد به مراتبی می رسیدند،

---

<sup>۱</sup>. «قضیه شرطیه منفصله» قضیه ای است که در آن، در مورد جدایی و انفصال و تباینِ دو طرف نسبت، حکمِ ایجابی یا سلبی می شود؛ مانند: «عدد یا زوج است یا فرد» و «این چنین نیست که عدد یا زوج باشد یا بر دو قابل تقسیم باشد.» رجوع شود به الجوهر النّضید، ص ۸۳. (محقق)

آنها را به افراد دیگری غیر از امام زمان علیه‌السلام  
احاله می‌دادند؛ در این مسئله که استاد بگوید:  
«از این به بعد که تو متصل شدی دیگر با تو کاری  
ندارم» مشکلی وجود ندارد، ولی صحبت در این  
است که استاد می‌گوید: «تو باید برای سعادت خود  
این کار را انجام دهی» و بعد امام زمان شما برخلاف  
آن دستور می‌دهد! پس به دلالت التزام، استاد به شما  
می‌گوید این امام زمان دروغ است و شما او را راست  
می‌پندارید؛ لذا نباید توجه کنید.

ما این مطالب را به ایشان گفتیم ولی مؤثر  
واقع نشد. مدت‌ها گذشت تا اینکه روزی مرحوم آقا  
شخصی از رفقا را فرستادند که از قول ایشان به او  
بگویند:

این امام زمانی که شما به دنبال او هستید  
شیطان است، امام زمان نیست. شما نگویند که  
بزرگان دیدند و احساس کردند، ولی سکوت کردند  
و ما را در



گمراهی و ضلالت باقی گذاشتند.

اما متأسفانه این پیغام مرحوم آقا هم مؤثر واقع

نشد.

غرض از ذکر این حکایت این بود که این

مسئله بسیار مهم و این وادی بسیار خطیر است؛ در

این وادی از هر طرف جنود شیطان و ابالسه برای

گمراه کردن در کمین‌اند و به‌همین جهت است که

انسان به یک فرد خبیر نیاز دارد. اگر مسئله به‌نحوی

بود که در قدرت و توان هر شخصی بود که بین حق

و باطل را تمیز دهد و بین اسماء حُسنی و غیر اسماء

حُسنی فرق بگذارد، دیگر جای صحبت و اشکالی

وجود نداشت.

إن شاء الله در جلسه آینده راجع به خصوصیت

اسماء و اذکار و کیفیت تأثیر و تغییر و تحوّل اسماء

در نفس، مطالبی مطرح خواهد شد.

امیدواریم که خداوند متعال ما را در همان

صراط و منهج و ممشای راه‌یافتگان به حریم قدس و

واردین و وافدین به مقام امن و امان که ائمه

معصومین و اولیاء عظام هستند پابرجا و ثابت‌قدم

قرار دهد! در دنیا و آخرت دست ما را از دامان اولیاء  
کوتاه مگرداند! در دنیا از زیارت آنها و در آخرت از  
شفاعت آنها محروم نفرماید! افکار و اقوال و سرّ و  
سویدای ما را همیشه مورد رضا و خشنودی خود  
قرار دهد!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ آلِ مُحَمَّدٍ